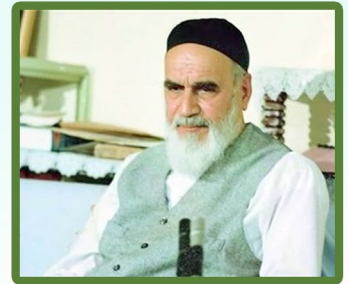


کمال ایمان!

بدان که «ایمان» غیر از علم به خدا ... و علم به ملائکه و رُسُل و کُتب و یوم قیامت است. چه بسا کسی دارای این علم باشد، و (لی) مؤمن نباشد! شیطان، عالم به تمام این مراتب، به قدر من و شما هست، و (لی) کافر است. بلکه ایمان یک عمل قلبی است که تا آن نباشد ایمان نیست. باید کسی که از روی برهان عقلی یا ضرورت ادیان چیزی را علم پیدا کرد، به قلب خود نیز، تسلیم آنها شود، و عمل قلبی را، که یک نحو تسلیم و خضوعی است و یک طور تقبّل و زیربار رفتن است انجام دهد تا مؤمن گردد، و کمال ایمان «اطمینان» است. نور ایمان که قوی شد، دنبالش اطمینان در قلب حاصل می شود و تمام اینها غیر از علم است.



[امام خمینی، چهل حدیث، نشر رجا، تابستان ۶۸، ص ۲۹]

کار عاقلانه!

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فَحَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تَحَاسِبُوا عَلَيْهَا فَإِنَّ لَلْقِيَامَةِ خَمْسِينَ مَوْقِفًا كُلُّ مَوْقِفٍ مِقْدَارُهُ أَلْفُ سَنَةٍ ثُمَّ تَلَافِي يَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعْدُونَ .

«الکافی، ج ۸، ص ۱۴۳».

این قاعده کلی است که به ما دستور دادند خودتان را زیر حساب و کتاب بکشید قبل از آن که شما را زیر حساب و کتاب بکشند. خیلی حرف مهمی است و بسیار کار عاقلانه ای است که خودمان را سبک و سنگین کنیم، سود و زیان خودمان را محاسبه کنیم. ببینیم چقدر کار خوب کردیم، چقدر کار بد کردیم. در این محاسبه معمولاً انسان کم می آورد، چه در محاسبه روز به روز و چه در محاسبه سالانه، معلمان اخلاق و سلوک یکی از وظایفی که به عهده شاگردانشان می گذاشتند همین محاسبه و مراقبه است. اگر من و شما خودمان پیش قدم شدیم و خودمان را محاسبه کردیم علی القاعده در صدد علاج بر می آییم. و علاجش هم استغفار است. استغفار ستون گناهان را فرو می ریزد. وقتی محاسبه نکردیم یادمان می رود. گناه مثل بیماری ما را می خورد و از بین می برد و گاهی در دنیا هم یقه مان را می گیرند و از ما حساب می کشند. بنابراین، این قاعده خیلی مهم و مورد استفاده است. در قیامت پنجاه ایستگاه وجود دارد که در هر یک هزار سال معطلی داریم و باید جواب دهیم.

[شرح حدیث از امام خامنه ای (مدظله العالی) در مقدمه درس خارج ۱۳۹۶/۱۰/۱۲]

جریان عجیب!

پس از وفات امام صادق علیه السلام ابوبصیر آمد به امّ حمیده تسلیتی عرض کند. امّ حمیده گریست. ابوبصیر هم که کور بود گریست. بعد امّ حمیده به ابوبصیر گفت: ابوبصیر! نبودی و لحظه آخر امام را ندیدی! جریان عجیبی رخ داد. امام در یک حالی فرو رفت که تقریباً حال غشوه ای بود. بعد چشمهایش را باز کرد و فرمود: تمام خویشتان نزدیک مرا بگویید بیایند بالای سر من حاضر شوند. ما امر امام را اطاعت و همه را دعوت کردیم. وقتی همه جمع شدند، امام در همان حالات که لحظات آخر عمرش را طی می کرد یک مرتبه چشمش را باز کرد، رو کرد به جمعیت و همین یک جمله را گفت: إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مَسْتَخَفًا بِالصَّلَاةِ؛ هرگز شفاعت ما به مردمی که نماز را سبک بشمارند نخواهد رسید. این را گفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد.

[مرتضی مطهری، آزادی معنوی، تهران، صدرا، چاپ سی و هفتم، ۱۳۸۶، ص ۸۸]

